

سمت پنجره‌ی اتاق. مثل
بندبازها از آن آویزان شد و خودش
را لب پنجره رساند. توی اتاق سرک کشید.
پری خانم نشسته بود وسط اتاق و داشت گریه
می کرد. اشک‌هایی به درشتی مرواریدهای دریا از
چشم‌هایش پایین می چکید.

خاله عنکبوت تا پری خانم را گریان دید داد زد: «پری
خانم گریان! چرا گریان؟!» پری خانم که صدای
خاله عنکبوت را شنیده بود، فین فینی کرد و سرش
را بلند کرد. دور و برش را نگاه کرد و با تعجب گفت:
«کی بود؟ کی بود صدام کرد؟» خاله عنکبوت از لب
پنجره برای او دست تکان داد و سؤالش را تکرار
کرد: «پری خانم گریان! چرا گریان؟!» پری خانم
آهی کشید و گفت: «تویی خاله عنکبوت؟ ببخشید
ندیدمت.» بعد همان جور که اشک‌هایش را پاک
می کرد، جواب داد: «یک روز دیگر عروسی ام است
اما تور عروس ندارم. یعنی داشتم. انداختمش
توی ماشین لباس شویی تا سفیدتر و براق‌تر
شود اما تگه پاره و رنگارنگ شد. دلم نمی خواهد
خانواده‌ی داماد بفهمند تور عروسی را خراب
کرده‌ام. آبروریزی می شود.»

خاله عنکبوت لبخندی زد و گفت: «اینکه غصه
ندارد. برو از مغازه یک تور جدید بخر.» پری خانم
دوباره آه کشید و گفت: «نیست! از آن تور فقط
یکی بود که من خریدم! همه جا گشتم اما
مثلش پیدا نمی شود.» خاله عنکبوت فکری کرد
و گفت: «چاره اش این است که یکی مثل همان
را برایت بیافند.» پری خانم با تعجب گفت: «کی؟
کی می تواند مثل همان را بیافند؟!» بعد چشمش
به میله‌ی بافتنی توی دست خاله عنکبوت
افتاد و داد زد: «خود خودت! فقط تو می توانی
خاله عنکبوت!»

خاله عنکبوت لبخندی زد و گفت: «بله که می بافم.
چرا نبافم؟! عکس تور را نشانم بده تا شروع کنم.»



چه خاله عنکبوت با سلیقه‌ای!

عنکبوت‌ها عاشق بافتن هستند. تور
می بافند و تور می بافند. خاله عنکبوت هم
عاشق بافتن بود اما تورهایی که می بافت
با همه‌ی تورها فرق داشت. خیلی خیلی
قشنگ بود!

خاله عنکبوت صبح تا شب می نشست
روی خانه‌ی تور توری اش که وسط باغچه‌ی
خانه‌ی پری خانم بود. می نشست و آواز
می خواند و تور می بافت. خاله عنکبوت
عاشق تور بافتن بود. بلد بود همه جور
توری بیافد: گل دار و برگ برگ و دانه ریز و
دانه درشت و... انباری خانه‌ی خاله عنکبوت
پر بود از تورهای قشنگی که او بافته بود.

یک روز که خاله عنکبوت همین جور برای
خودش شعر می خواند و تور می بافت،
صدای گریه شنید. گوش‌هایش را تیز کرد
تا ببیند صدا از کجا می آید. صدا از اتاق پری
خانم می آمد. خاله عنکبوت توری پرت کرد